

بررسی استعاره هستی‌شناختی در کارآواهای خراسان جنوبی

جلیل‌اله فاروقی هندوالان*

سیده ناهید حسینی**

چکیده

در این پژوهش، استعاره‌های هستی‌شناختی در کارآواهای خراسان جنوبی در دو بخش "انسان به‌مثابه حوزه مبدأ" و "غیرانسان به‌مثابه حوزه مبدأ" بررسی می‌شوند. اهمیت مقاله حاضر از این نظر است که اغلب پژوهش‌های انجام‌شده در زمینه کارآوا، پژوهش‌هایی مردم‌شناسانه و در جهت معرفی فرهنگ ملی-محلی و با تأکید بر جنبه موسیقایی بوده است و در هیچ‌کدام، با نگاه زبان‌شناختی و به‌طور خاص از منظر این مقاله به مقوله کارآوا پرداخته نشده است. ضرورت انجام این تحقیق این است که با گذر از نسل گذشته و رشد روزافزون فناوری دیری نخواهد پایید که مسائل مربوط به کار سهم کمتری در فکر و ذهن افراد داشته باشد و این بخش از فرهنگ عامه به فراموشی سپرده شود. بنابراین لازم است این فرهنگ شفاهی و غنی معرفی و ثبت شود. داده‌های پژوهش حاضر از طریق بررسی منابع کتابخانه‌ای موجود در زمینه فرهنگ خراسان جنوبی و نیز مراجعه حضوری به روستاهایی در استان خراسان جنوبی به دست آمده است. هدف مقاله حاضر این است که با توجه به ادعای نظریه لیکاف و جانسون درباره استعاره که آن را امری ذهنی می‌دانند و نه زبانی، نشان دهد که چگونه این تصویرسازی‌های ذهنی در آواهای روستایی برخاسته از تجربه‌های عینی روستاییان است.

کلیدواژه‌ها: کارآوا، خراسان جنوبی، استعاره هستی‌شناختی.

* استادیار گروه زبان انگلیسی و زبان‌شناسی دانشگاه بیرجند J_faroughi@birjand.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی دانشگاه بیرجند s.n.hosseini1@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۱۱

دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۲، شماره ۷۶، بهار و تابستان ۱۳۹۳

مقدمه

کارآوا که با اصطلاحات "کارنوا"، "شعر کار"، "آوای کار"، "ترانه‌های کار" و "ترانه‌های حرفه‌ای" نیز شناخته می‌شود، بخشی از فولکلور جامعه و ادبیات شفاهی آن و البته آفریده ذهن خلاق مردم روستا قلمداد می‌شود که هنگام کار به‌طور خودجوش خوانده می‌شود و بازتابی از زندگی آنهاست. «دنیای فولکلور دنیای واقعی توده‌هاست. توده‌های مردم از دیرباز در آن زیسته‌اند، اندیشیده‌اند، خندیده‌اند، گریسته‌اند، شکست خورده‌اند، پیروز شده‌اند، نیایش کرده‌اند، ترسیده‌اند، عاصی شده‌اند و سپس در همان دنیای حیرت‌انگیز مرده و به خاک سپرده شده‌اند» (پناهی سمنانی، ۱۳۷۶: ۹۹؛ به نقل از صادق همایونی، ۱۳۵۶: ۴). ویژگی‌های بیان شده درباره فولکلور در باب کارآواها نیز صادق است.

کارآوا در جهان عمدتاً به‌واسطه ترانه‌های برده‌های سیاه‌پوست آمریکا و آفریقا شناخته می‌شود. در بین این ترانه‌ها «آوازهایی بودند که مانند فریادهای مزرعه‌ای به صورت گروهی هنگام کار در مزارع و اردوگاه‌ها خوانده می‌شدند تا هماهنگی بیشتری میان افراد گروه ایجاد کنند... میل به آزادی و اعتراض نیشدار به اربابان سفیدپوست بود که در قالب ترانه‌هایشان متبلور می‌شد» (کوثری، ۱۳۸۷: ۲۷). علاوه‌براین، در آفریقا برخی «نمونه‌های هنرهای شفاهی زنان وجود دارد... که زنان بالسا^۱ هنگام کاشت، برداشت، تعمیرکردن دیوارها یا آسیاب کردن غلات [با خود] می‌خوانده‌اند، و به‌طور غیرمستقیم در مورد مشکلات مختلفی با شوهرانشان، دیگر زنان شوهرانشان و خانواده سختگیر شوهرانشان صحبت می‌کرده‌اند» (ام. پیک و یانکا، ۲۰۰۴: ۱۰۴۱).

"کارآوا" به‌گونه‌های مختلفی تعریف شده است؛ در *دانشنامه فولکلور آمریکا* که توماس ای. گرین آن را ویراسته است^۲ (۱۹۹۷: ۸۸۴)، "worksong" این‌گونه تعریف شده است: «ترانه‌هایی که برای سرعت‌بخشیدن به کار استفاده می‌شده، نه ترانه‌هایی که به‌طور اتفاقی هنگام انجام کار خوانده می‌شده است». در *دانشنامه فولکلور آفریقا*، ویرایش فیلیپ ام. پیک و کویسی یانکا،^۳ هرچند تعریف مشخصی از ترانه‌های کار ارائه نشده، توصیف‌های مختلفی از نحوه به‌کارگیری ترانه‌های کار در مشاغل مختلف بیان و تأکید شده است: «تنها ویژگی مشترک ترانه‌های کار آفریقا میل به افزایش تولید است، و این درحالی است که [این ترانه‌ها] باعث کاهش خستگی و نارضایتی [از وضعیت کاری] می‌گردد». کورسینسکی^۴ (۲۰۰۳: ۳۱۷) نیز ترانه‌های کار را اصطلاحی پوششی برای موسیقی کار در دوران قبل از صنعتی‌شدن عنوان می‌کند. او می‌گوید: «ترانه‌های کار ترانه‌هایی بوده‌اند که افراد مشغول به کار می‌خوانده‌اند. چنین ترانه‌هایی سرعت و آهنگ کار را تنظیم می‌کرده‌اند؛ کارگران

براساس آوایی که خوانده می‌شده است، به دروکردن مشغول بوده‌اند و آوایی که خوانده می‌شده در اوضاع مختلف تغییر می‌کرده است». ستایشگر (۱۳۷۴: ۲۴۰) در *واژه‌نامه موسیقی/یران* ذیل مدخل ترانه‌های حرفه‌ای می‌نویسد:

ترانه‌هایی به مناسبت حرفه و پیشه که معمولاً از زبان مردم صاحب حرف با کلامی ساده و عامیانه به گوش می‌رسیده و از خصوصیات ترانه‌های حرفه‌ای، اینکه اشاراتی به حرفه مربوطه در ترانه می‌شده است. مثلاً ترانه‌هایی جهت برداشتن خرمن و انواع کشت، یا جهت سرداران فاتح و قهرمانی‌ها و عشاق تاریخ و جشن‌ها و سرورها، رایج و خوانده می‌شده است. به‌طور کلی کارآواها را می‌توان در سه دسته جای داد: اول، آوایی که هنگام کار و درباب کار و برای پیشبرد آن کار خوانده می‌شوند. دوم، آوایی که دربرگیرنده فرهنگ کار هستند و در آنها عناصر مختلفی از طبیعت، فرهنگ، نوع کار، ابزار کار و غیره به کار می‌رود. دسته سوم، آوایی هستند که برای گذران وقت و نیز رفع خستگی خوانده می‌شوند، غالباً حدیث نفس‌اند و دعاها، نفرین‌ها، عاشقانه‌ها و فراقی‌های افراد را شامل می‌شوند و ویژگی اصلی آنها این است که برخاسته از فرهنگ جامعه هستند و عناصر مربوط به زندگی، کار و دل‌مشغولی‌های آنان در این آواها بازتاب می‌یابند.

ازجمله مطالعاتی که در زمینه کارآوا در سطح جهانی انجام گرفته است می‌توان به پژوهش تد گیو^۶ اشاره کرد که در کتاب *ترانه‌های کار*^۷ تاریخچه ترانه‌های کار را از قبل از تاریخ تاکنون بررسی کرده است. کورسینسکی نیز در مقاله‌ای باعنوان «موسیقی هنگام کار»^۸ موسیقی و شعر کار را تحت بررسی قرار داده است. مارگارت نیهاوس-ساتر^۹ هم در مقاله‌ای باعنوان «نقش موسیقی در زندگی بردگان شمال امریکا»^{۱۰} جنبه مذهبی موجود در کارآواها را بررسی کرده است.

در ایران کارآواها به‌عنوان بخشی از ادبیات شفاهی معمولاً به صورت دوبیتی و هنگام انجام کار، باتوجه به نوع کار، فرهنگ، اقلیم و علایق مردم، زیر لب یا با صدای بلند، به صورت فردی یا دسته‌جمعی خوانده می‌شوند. عزیزی (۱۳۷۷: ۴۲) درباره دلیل توجه به دوبیتی در ادبیات شفاهی به‌طور عام و در کارآواها به‌طور خاص معتقد است:

دوبیتی... مشهورترین قالب شعر است که روستاییان بار عاطفی خود را در آن می‌ریزند و جز دوبیتی تقریباً هیچ قالب شعری دیگری - به‌استثنای مثنوی که در متل‌ها و بعضی روایات منظوم از آن استفاده می‌شود- مورد توجه روستاییان قرار نگرفته است... دوبیتی نرم‌ترین قالب برای تصویر عواطف رقیق مردم به‌ویژه روستاییان... است. وزن لطیف و آرام اغلب دوبیتی‌ها... که با زندگی نسبتاً آرام و کم‌حادثه روستاییان تناسب و هماهنگی دارد؛

ایجاز فوق‌العاده و قابلیت انعطاف‌پذیری آن برای بازتاب‌دادن غم‌ها و شادی‌هایشان، شاید از عمده‌ترین دلایل روی‌آوردن مردم روستا به این قالب هنری باشد.

در بیان کارکرد این دوبیتی‌ها که مردم روستایی زمزمه می‌کنند، می‌توان گفت این ترانه‌ها و دوبیتی‌ها، «توصیفی از زندگی آنهاست، توصیفی خالی از اغراق که گوشه‌هایی از زندگی اجتماعی آنها را روشن می‌کند. از این‌رو، بهترین منابع شناخت اجتماعات انسانی و از مهم‌ترین اسنادی است که می‌تواند ما را با روح مردم ساده‌اندیش و ساده‌دل آشنا کند و در تدوین تاریخ اجتماعی و ملی یار و مددکار باشد» (راشدمحصل، ۱۳۷۶: ۲۸).

در ایران در زمینه کارآواها پژوهش‌های زیادی انجام شده است. مرتضی فرهادی (۱۳۷۹: ۱۲۱-۱۲۰) در مقاله‌ای با عنوان «ترانه‌های کار، کارآوای از یادرفته کارورزان و استادکاران» می‌نویسد قدیمی‌ترین پژوهش در زمینه کارآوا در کتاب فرهنگ مردم سروستان نوشته صادق همایونی با عنوان «ترانه‌های خرمن‌کوبی» انجام گرفته است و مفصل‌ترین پژوهش‌ها در زمینه کارآوا، «ترانه‌های شالیزار» فصلی از کتاب *تات و تالش‌ها* و نیز نمونه‌هایی از ترانه‌های کار در کتاب *ترانه‌های ملی ایران* هستند. او اولین مقاله مستقل در باب کارآوا را مقاله «ترانه‌های کار مشک‌زنی در روستاهای کمره» می‌داند. علاوه‌براین، کارهای دیگری هم در زمینه کارآواها انجام شده است که از برجسته‌ترین آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: سیری در *ترانه‌های باران و موسیقی شبانان* از هوشنگ جاوید؛ مقاله «علی(ع) در ترانه‌های کار» از بهروز جاویدی که به بررسی اشعار و آوایی پرداخته است که با مددجویی از امام‌علی(ع) و نیز در مدح و ثنای ایشان در مناطق مختلف ایران هنگام کار خوانده می‌شوند. پناهی سمنانی در کتاب‌های *ترانه و ترانه‌سرایی در ایران* و شعر کار در *ادب فارسی*، صادق همایونی در کتاب‌های *ترانه‌های جنوب، هزار و چهارصد ترانه محلی و ترانه‌های فارس* و سکندر امان‌الاهی بهاروند در کتاب *موسیقی در فرهنگ لرستان* اشاراتی به کارآواها داشته‌اند و حمید سفیدگر شهنقی در کتاب *ترانه‌های کار آذربایجان* به‌طور خاص به کارآواها در آذربایجان پرداخته است.

این مقاله نسبت به پژوهش‌های یادشده دو امتیاز دارد: اولاً، بخش اصلی پژوهش‌های انجام‌شده در زمینه کارآوا، مردم‌شناسانه و در جهت معرفی فرهنگ ملی-محلی و با تأکید بر جنبه موسیقایی آن بوده است و در هیچ‌کدام، با نگاه زبان‌شناختی و به‌طور خاص از زاویه این مقاله به مقوله کارآوا پرداخته نشده است؛ ثانیاً، با وجود آنکه در زمینه استعاره‌شناختی پژوهش‌های متعددی انجام گرفته است، تاکنون به گویش‌ها به‌طور عام و کارآواها به‌طور خاص از دیدگاه استعاره‌هستی‌شناختی پرداخته نشده است.

داده‌های این مقاله از طریق بررسی منابع کتابخانه‌ای موجود در زمینه فرهنگ خراسان جنوبی و نیز مراجعه حضوری به روستاهایی که هنوز کارآواها خوانده می‌شود و نیز برنامه رادیویی «آوای کار» پخش شده از «صدای خراسان جنوبی» به دست آمده است. تحلیل داده‌ها بر مبنای «استعاره هستی‌شناختی»، که خود یکی از انواع استعاره‌های شناختی جرج لیکاف^{۱۱} و مارک جانسون^{۱۲} در «نظریه استعاره‌شناختی»^{۱۳} است، انجام گرفته است.

ضرورت انجام تحقیق

در تبیین ضرورت انجام این تحقیق باید گفت که با گذر از نسل گذشته و رشد روزافزون فناوری، دیری نخواهد پایید که مسائل مربوط به کار، سهم کمتری در افکار و ذهنیات مردم داشته باشد و این بخش از فرهنگ عامه به فراموشی سپرده شود. بنابراین لازم است این فرهنگ شفاهی غنی معرفی و ثبت شود. در مصاحبه‌هایی که با افراد مختلف روستایی در باب کارآوا انجام گرفت، بسیاری از خواندن کارآوا سر باز می‌زدند؛ عده‌ای قادر به یادآوری آواهای مربوط به کار نبودند، چراکه بافت و موقعیت کار از بین رفته است و آنها قادر به یادآوری و بازتولید کارآواشان در موقعیت و بافت دیگری نیستند، عده‌ای هم اساساً علاقه‌ای به یادآوری آن نداشتند. در مواردی نیز که زنان عاشقانه‌ها و فراقی‌هایی در پیوند با آواهای کار را بازگو می‌کردند، شعرخوانی‌هایشان با ناله و گریه همراه بود.

در ادامه، به دلیل اینکه استعاره‌های هستی‌شناختی نمود بیشتری در کارآواهای خراسان جنوبی دارند و تمرکز این مقاله هم بر همین نوع استعاره است، ابتدا مبانی نظری استعاره هستی‌شناختی تبیین و سپس تعدادی از کارآواها از این‌منظر تحلیل می‌شود. گفتنی است منظور از کارآوا در مقاله حاضر همه آواهایی است که روستاییان خراسان جنوبی در هنگام کار می‌خوانند و برگرفته از تجربه عینی آنها در محیط کار و زندگی‌شان و نیز منعکس‌کننده فرهنگ و شیوه زندگی و دل‌مشغولی‌های آنان است و فقط محدود به ترانه‌هایی نمی‌شود که به مناسبت حرفه و پیشه‌ای خاص معمولاً از زبان مردم صاحب حرف با کلامی ساده و عامیانه به گوش می‌رسد و اشاراتی به حرفه مربوطه در ترانه می‌شود. ضمناً اگرچه برای برخی پیشه‌ها مانند قالی‌بافی و مسگری یا آهنگری و نمدمالی کارآوا وجود دارد، به دلیل اینکه در بسیاری از این کارآواها، آهنگ برای ایجاد هماهنگی در کار مهم است، استعاره‌های هستی‌شناختی که این تحقیق در پی تحلیل آن است در آنها کمتر نمود دارد و از این‌رو از آنها ذکری به میان نیامده است.

هدف مقاله حاضر این است که با توجه به نظریه لیکاف درباره استعاره، که آن را امری ذهنی می‌داند و نه زبانی، نشان دهد که استعاره‌های خراسانیان چه پیوندی با زیست جمعی، اندیشه و اعتقاد مردم و محیط زیست آنها دارد.

مبنای نظری

از سه دیدگاه می‌توان به موضوع استعاره پرداخت: دیدگاه اول برخاسته از ادبیات است که استعاره را به زبان ادبی محدود می‌کند؛ دیدگاه دوم مربوط به یاکوبسن است که نظریه‌اش را از آرای فردینان دو سوسور درباره محورها هم‌نشینی و جانشینی برگرفته بود و محور عمودی را جایگاه استعاره و محور افقی را جایگاه مجاز می‌دانست و آن را با زبان‌پریشی مرتبط کرده بود؛ دیدگاه سوم برگرفته از نظریه استعاره مفهومی است که مبنای نظری تحلیل در مقاله حاضر است و استعاره را به تمام ساحت زبان تسری می‌دهد. «ادعای اصلی این رویکرد آن است که استعاره- برخلاف نظر ارسطو- امری صرفاً زبانی و در حد واژگان نیست، بلکه فرآیندهای تفکر انسان اساساً استعاری‌اند؛ یعنی نظام تصویری ذهن انسان اساساً برمبنای استعاره شکل گرفته و تعریف شده است و استعاره به‌عنوان یک بیان زبانی دقیقاً به این دلیل میسر می‌شود که در اصل، ریشه در نظام تصویری ذهن انسان دارد. از آنجاکه بیان استعاری در زبان به نحوی نظام‌مند به تصورات استعاری موجود در ذهن بستگی دارد، بنابراین از بیان استعاری می‌توان برای درک چنین مفاهیم استعاری و نیز فهم طبیعت استعاری فعالیت‌های انسان استفاده کرد» (گلفام و یوسفی‌راد، ۱۳۸۱: ۶۳). در این نظریه استعاره‌ها به سه دسته ساختاری، هستی‌شناختی و جهتی تقسیم شده‌اند.

اساس ساخت استعاره‌های هستی‌شناختی، تجربه‌های مختلفی است که از برخورد با اشیای فیزیکی کسب می‌شود و این اشیاء، حوزه مفهومی عینی را برای درک حوزه‌های مفهومی انتزاعی چون احساسات، عقاید، فعالیت‌ها و غیره فراهم می‌کنند. تصویرسازی یک مفهوم انتزاعی به صورت انسان، شیء، ماده یا ظرف باعث می‌شود تا ذهن مفهومی انتزاعی را به صورت عینی تصور و آن را تجربه کند یا یک مفهوم را که برگرفته از عینیت است از طریق عینیتی دیگر بازسازی کند.

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۴۶۱) استعاره‌های هستی‌شناختی را استعاره فیزیکی^{۱۴} نیز می‌نامند. به نظر آنها «استعاره‌های هستی‌شناختی انعکاس حالت‌های هویت یا ماده‌ای بر چیز دیگری است که به‌طور ذاتی آن حالت‌ها را ندارد» (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۱۹۶). البته «شاید آشکارترین نوع استعاره‌های هستی‌شناختی، استعاره‌هایی باشند که یک شیء

فیزیکی انسان در نظر گرفته می‌شود. این استعاره این امکان را فراهم می‌کند که بسیاری از تجربه‌هایمان درباره هویت‌های غیرانسانی را به صورت انگیزه‌ها، شخصیت‌ها و فعالیت‌های انسانی درک کنیم... هرچیز غیرانسانی را انسان ببینیم» (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۳۴) و این همان انسان‌پنداری^{۱۵} است. در این نوع استعاره، علاوه بر نگاشت ویژگی‌های انسان بر مفاهیم انتزاعی، در قلمرو مبدأ مفهومی عینی به صورت شیء، ماده و ظرف در تصویرسازی و درک مفهوم انتزاعی به کار می‌رود. از این رو بسیاری از مفاهیم انتزاعی چون احساسات، عقاید و فعالیت‌ها به صورت شیء، ماده یا ظرف تصویرسازی می‌شود و «نگاشت‌های هستی‌شناسی، یعنی موجودیت‌ها (افراد، اشیا و...)، کنش‌ها یا حالات در قلمرو مبدأ بر هم‌تای خود در قلمرو مقصد نگاشت می‌شوند. البته زیرنگاشت‌های معرفت‌شناختی هم وجود دارند» (بارسلونا، ۱۳۹۰: ۱۱). به تعبیر هاشمی (۱۳۸۹: ۱۲۹)، «استعاره‌های هستی‌شناختی برای درک رویدادها، کنش‌ها، فعالیت‌ها و حالات» به کار می‌روند، که به ترتیب «به‌مثابه اشیا، مواد و ظروف، مفهومی و تصویری» می‌شوند.

۲. تحلیل داده‌ها

در این پژوهش استعاره‌های هستی‌شناختی به دو دسته تقسیم شده‌اند: استعاره‌هایی که در آن انسان در حوزه مبدأ قرار می‌گیرد و استعاره‌هایی که غیرانسان در حوزه مبدأ است.

۲.۱. انسان در حوزه مبدأ

همان‌گونه که گفتیم، نمونه بارز استعاره هستی‌شناختی، انسان‌پنداری است که ویژگی‌های انسانی بر هویت‌های غیرانسانی نگاشت می‌شوند. در اینجا نمونه‌هایی از تشخیص که در کارآواهای خراسان جنوبی به کار رفته‌اند بررسی می‌شود.

از آنجاکه در زندگی روستایی مردم زمان زیادی را در کنار گیاهان می‌گذرانند، یکی از استعاره‌های هستی‌شناختی مورد استفاده در روستاها، که البته مصداق آن باتوجه به نوع گیاه هر منطقه می‌تواند متفاوت باشد، استعاره "گیاه-انسان است" است. در خراسان جنوبی، دو استعاره "درخت زرشک انسان است" و "زعفران انسان است" زیرمجموعه‌های استعاره "گیاه-انسان است" هستند. زعفران/ زرشک‌چینان، به این گیاهان حس نزدیکی دارند، آنها را چون انسان می‌پندارند و با زمزمه کردن نواها و آواهایی درخت زرشک و گیاه زعفران را، که مهم‌ترین محصولات این خطه هستند، مخاطب قرار می‌دهند، با آنها حرف می‌زنند و به این ترتیب کار دشوار زعفران/ زرشک‌چینی برای افرادی که مشغول به کار هستند، آسان‌تر می‌شود. نکته درخور توجه اینکه انسان‌پنداری درخت زرشک و گیاه زعفران در قالب "زن"

است. درباب زرشک، این زن بسیار زیباست، انگشتی کهربایی به دست، گردنبندی از یاقوت بر گردن و خلخالی به پا دارد، چشمان سیاه، لبان سرخ و ناخن‌های بلند دارد و از طریق "پاجوش" تولیدمثل می‌کند، همدم کشاورز است، درد دل‌های او را می‌شنود، طاقت تحمل غم او را (که بر شاخه‌هایش سنگینی می‌کند) ندارد و برای امیدبخشیدن به او و برداشتن بار غم از دوشش، حاضر است دانه‌های عقیقش را که بسیار ارزشمندند به او ببخشد، می‌خواهد و با تکان دادن بیدار می‌شود:

سیه چشَمِ تو را ژولیده دیدم	لَبِ سرخِ تو را ترکیده دیدم
به پای دانه‌ها چسبیده دیدم	تکان دادم تو ره بیدار کردم
labe sorxe to rā tarkīde dīdom	sīyah čašme to rā žulīde dīdom
tekān dādom to re bīdār kardom	be pāye dānoha časbīde dīdom
به پا خلخال و بستنی بی صدایی	به دستانت نگین کهربایی
آخ، فغان و داد از دست جدایی	نمی‌توانم بجیستم میوه‌ات را
be dastānat negīne kahrobāī	be pā xalxāl o bastī bī sedāī
nemītunom bečīnom mīve-at rā	āx faqāno dād az daste jodāī

(روستاهای اطراف قاین)

به روی شاخه‌ها مجنون نشستی	به طوق گردنت یاقوت‌و بستنی
بگیرد خار تو دستم ز مستی	اگر دستم رسته بر گردن تو
be toqe gardanet yāquto bastī	be ruye šāxehā majnun nešastī
agar dastom rase bar gardane to	begīrad xāre to dastom ze mastī
قدح در دست تو چرخیده دیدم	لب لعل تو رو بوسیده دیدم
سراپا قامتش ژولیده دیدم	به سرخابی که بر لب‌ها کشیده
labe la□le to ro busīde dīdom	qadah dar daste to čarxīde dīdom
be sorxābī ke bar labhā kešīde	sarāpā qāmataš žulīde dīdom
مگر از من بدی دیدی؟ ندیدی	صدای ناله‌هایم را شنیدی
چرا بر دست من ناخن کشیدی	چرا زخم زبونم می‌زنی تو
sedāye nālehāyam rā šenīdī	magar az man badī dīdī? nadīdī
čerā zaxme zabunom mīzenī to	čerā bar daste man naxon kešīdī
به روی دست من پیمان‌هایم	عقیق دست من بین دانه‌هایم
ز بار تو خم شد شانه‌هایم	غم سنگین بارت را ندارم
□aqīqe daste man bīn dānehāyam	be ruy edaste man peymānehāyam
qame sangīne bārat rā nadāram	ze bāre to xam šod šānehāyam
به پاجوش کنارت چیره گشتم	به دستان دعايت خیره گشتم
جوان سبزی به پیری تیره گشتم	جدا سازم تو را پاییز دیگر
be dastāne do□āyat xīre gaštom	be pājuše kenārat čīre gaštom
jodā sāzom to rā pālze dīgar	javān sabzī be pīrī tīre gaštom

(صدای خراسان جنوبی، آوای کار، فروردین ۱۳۸۹)

نگاشت‌های حوزه مفهومی انسان بر حوزه مفهومی درخت زرشک به صورت جدول زیر خلاصه می‌شود:

جدول ۱. نگاشت‌های مفهومی در استعاره "درخت زرشک انسان است"

مبدأ	ویژگی نگاشت‌شده	مقصد
انسان	درخت	
دست	دست‌ها برای دعا به آسمان بلند می‌شوند و نیز جام شراب می‌گیرند	شاخه‌ها
شانه	خم‌شدن به واسطه غم	شاخه‌ها
انگشتان دست	انگشت را برای زیبایی به دست می‌کنند	شاخه‌ها
پا	به پا خلخال می‌بندند که ابزاری زینتی است	ریشه و ساقه
ناخن	وقتی ناخن بلند باشد خراش ایجاد می‌کند	خار
چشم	سیاه رنگ است	خال سیاه دانه زرشک
زیورآلات برای انسان	زیبایی/ارزشمندی	دانه زرشک
انگشتر	ابزاری زینتی که انسان استفاده می‌کند	دانه زرشک
گردنبند	ابزاری زینتی که انسان استفاده می‌کند	دانه‌های زرشک
سرخاب	ابزار زینتی زنان که قرمز رنگ است	دانه‌های زرشک
عقیق	قرمز رنگ و ارزشمند است	دانه‌های زرشک
لعل	قرمز رنگ و ارزشمند است	دانه‌های زرشک
یاقوت	قرمز رنگ و ارزشمند است	دانه‌های زرشک
خلخال	مدور است	پاجوش درخت زرشک
ابزار و نوشیدنی که انسان استفاده می‌کند	متعلقات	دانه‌های زرشک
شراب	قرمز رنگ است	دانه زرشک
جام/پیمانه	معمولاً بیضی شکل است	خوشه‌های زرشک

درباره زعفران نیز، این زن از بسیاری زیبایی مانند عروسی است که بر پایش دامی حلقه بسته است. پیاز زعفران که از لحاظ شکل ظاهری شبیه به رحم است، جایگاه تولید گل زعفران است. زعفران که برای گل‌دادن (زایش) دوران بسیار سختی را گذرانده (دوران باروری)، دست بر زمین می‌گیرد تا بلند شود. ثمر باروری‌اش هم "گل زعفران" است. پس از به دنیا آمدن گل و نشستن بر زمین، گل چین دستش را می‌گیرد و او را مانند کودکی از

زمین بلند می‌کند (چیدن گل). گلچین با این تصویرسازی‌های ذهنی و با خواندن این آواها، با گل زعفران احساس همراهی می‌کند و تنهایی خود را از یاد می‌برد، گل را یار خود می‌بیند و برای چیدنش مهربانانه دست در دستش می‌گذارد تا بتواند او را از زمین بلند کند:

بر پای او نگه کن در دامی حلقه بسته
گلزن گرفته دستش، گل چیده دسته دسته
zībā aruse pāl̄z dar mazra□e nešaste
dast az zamīn gerefte barxīzad az pīyazaš
تا از پیاز جاننش گل سر زده، نشسته
دهقان برای وصلش، خار و خسی شکسته
bas ruzegāre saxtī bar za□foran gozašte
tā az pīyaze jānaš gol sar zade nešaste
فراق زعفران هرگز نبینم
یقین دانی بسوزاند جبینم
be daste pīne baste gol bečīnom
agar dāqī nešīne bar dele to

(صدای خراسان جنوبی، آوای کار، فروردین ۱۳۸۹)

نحوای زعفران را، گوش دلم شنیده
پی در پی از مزاران، هر گل زنی بچیده
vaqte sahar damīde dastam be gol resīde
dar sobhe sarde pāl̄z har jāme arqavān rā
بین گل‌ها به رنگ ارغوانی
که عطر آن بود عطر جوانی
boro dar bustāne za□ferānī
talāye sorx o bengar dar dele ān
(روستاهای اطراف قاین)

زیبا عروس پاییز در مزرعه نشسته
دست از زمین گرفته، برخیزد از پیازش
bar pāye ou negah kon dar dāmī halqe baste
golzan gerefte dastaš gol ēlde daste daste
بس روزگار سختی بر زعفران گذاشته
تا از پیاز جاننش گل سر زده، نشسته
tā az pīyaze jānaš gol sar zade nešaste
dehqan barāye vasaš xāro xasī šekaste
به دست پینه بسته، گل بچینم
اگر داغی نشین به دل تو
Ferāqe za□forun hargez nabīnom
yaqīn dānī besuzānad jabīnom

وقت سحر دمیده، دستم به گل رسیده
در صبح سرد پاییز، هر جام ارغوان را
najvāye za□ferān rā guše delom šenīde
pey dar pey az mazārān har golzanī bečīde
برو در بوستان زعفرانی
طلای سرخ و بنگر در دل آن
bebīn golhā be range arqavānī
ke □atre ān bovad □atre javānī

نگاشت‌های حوزه مفهومی انسان بر حوزه مفهومی زعفران را این گونه می‌توان نمایش داد:

جدول ۲. نگاشت‌های مفهومی در استعاره "زعفران انسان است".

مبدأ	ویژگی نگاشت‌شده	مقصد
انسان		
یار	ارزشمندی	زعفران
عروس	زیبایی	زعفران
کودک	متولدشدن	گل زعفران
دست	برای بلندشدن دست را بر زمین می‌گذارد	زعفران
پا	گرفتارشدن، دردام‌افتادن	ریشه زعفران

دل	سوختن، داغ دیدن	گل زعفران
رحم	باروری	پیاز زعفران
تولیدمثل	زایش (ثمردادن)	گل دادن
غم‌داشتن	پیرشدن، (پژمردن)	گل زعفران

در کارآواهای خراسان جنوبی علاوه بر موارد یادشده، نمونه‌های دیگری نیز از استعاره هستی‌شناختی دیده می‌شود که در آن انسان‌پنداری انجام شده است؛ شیئی یا مفهومی انتزاعی انسان تصور شده و ویژگی‌های انسان به آن نسبت داده شده است. این اتفاق در استعاره‌هایی از قبیل "غریبی / فلک انسانی ظالم است" و "اتلو (مترسک) انسان است" روی داده است؛ غریبی انسان را به دورترین و بدترین مکان ممکن (کنار رود شور) می‌برد و در تنور "می‌اندازد"؛ فلک بی‌داد می‌کند و طوق بر گردن آدم می‌اندازد و مترسک نیز همچون انسان تشنه می‌شود:

غریبی دور دور انداخته ماره کنار رود شور گوشه غریبی kenāre rude šur andāxta māra če ātaš dar tanur andāxta māra	کنار رود شور انداخته ماره چه آتش در تنور انداخته ماره qarībī dure dur andāxta māra kenāre rude šur guše qarībī
دیدي که فلک بر ما چه بیدادی کرد طوقی بزد و نهاد بر گردن ما dar kučeye qam begašt o mār vadī kard dusta begerestan došmanā šādī kard	در کوچه غم بگشت و مار وادی کرد دوستا بگرستن دشمن شادی کرد dīdī ke falak bar mā če bīdadī kard touqī bezado nahād bar gardane mā
فلک تار متار انداختی ما را فلک دود کبود از تو بلند شو falak dur az dīyār andāxtī mā ra čenīn bīxānemān andāxtī mā ra	فلک دور از دیار انداختی ما را چنین بی‌خانمان انداختی ما را falak tāro matār andāxtī mā ra falak dude kabud az to boland šu
ای خدا بارو کو اتلوی ما تشنه شده barone au šālau ko var kovo var pošte šede	بارون اوشالو کو ور کوو و پشته شده ey xodā baro ko oteloje mā tešne šede

(زعفرانلو و حمزه، ۱۳۸۲: ۴۶)

۲.۲. غیر انسان در حوزه مبدأ

در این بخش، برعکسِ بخش پیشین، آن جنبه از استعاره‌های هستی‌شناختی بررسی می‌شود که در آنها ویژگی‌های مربوط به گیاهان و حیوانات (به‌عنوان غیر انسان) به ویژگی‌های انسانی نگاشت می‌شود.

در فرهنگ روستایی حیوانات بسیار ارزشمند هستند، بنابراین استعاره "انسان حیوان است"، در بسیاری از دوبیتی‌های خراسان جنوبی که در زمان کارکردن خوانده می‌شوند مشهود است. «نگاشت انسان حیوان است، به ما امکان می‌دهد تا مشخصه‌ای انسانی را برحسب رفتاری حیوانی درک کنیم» (خوزه‌روئیز، ۱۳۹۰: ۱۸۷). یکی از زیرمجموعه‌های این استعاره، به صورت استعاره "انسان مظلوم/ ضعیف حیوان سفید است" به کار می‌رود. در نمونه‌های زیر، "سفید مرغ" و "آهو بره" دارای چنین مفهومی هستند:

سفید مرغم که بآلم در حنایه	نمی‌پرُم امیدم با خدایه
نمی‌پرُم امیدم با خداوند	نمی‌دوَنم که تقدیرم کجایه
nemĪparrom omĪdom bā xodāya	sefīd morqom ke bālom dar hanāya
nemĪdunom ke taqdīrom kojāya	nemĪparrom omĪdom bā xodāvand

(روستاهای اطراف خوسف)

سفید مرغی بُدم وَر شاخ پیسته	سیه دستی زده بآلم شکسته
به هر سو منگرم نه قوم و نه خویش	غبار بی کسی وَر دل نشسته
sīyah dastĪ zade bālom šekaste	sefīd morqī bodom var šāxe peste
qobāre bīkasĪ var del nešaste	be har su mengarom na qoumo na xĪš

(راشد محصل، ۱۳۸۳: ۲۳-۲۲)

آهو بره سفید خور گم دارم	منزل به در سیرای مردم دارم
گر مردم گویند غریب دیوونه شده	دیوونه نیم عزیز خور گم دارم
manzel be dare serāye mardom dārom	āhu barreye sefīde xor gom dārom
dīvone neyom azĪze xor gom dārom	gar mardom guyand qarīb dīvone šode

(روستاهای اطراف خوسف)

"عاشق/ معشوق پرنده است"، یکی دیگر از استعاره‌هایی است که در آن ویژگی‌های غیرانسان بر انسان نگاشت می‌شود. "بلبل"، "کبوتر" و "کبک" از جمله پرنده‌هایی هستند که در این استعاره حضور دارند:

دو تا بلبل بُودم د طاق ایو	شبا د خونه و روز د بیابو
یکی سنگی زده مار طاق کرده	دل مار تا قیامت داغ کرده
šabā da xune vo ruz da bīyabo	du ta bolbol bodem da tāqe eyvo
dele mār tā qīyāmat dāq karde	yekĪ sangĪ zade mār tāq karde

(روستای سیدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

بیا بنشین و اول از وطن گو دوم از بلبل شیرین سخن گو

سخن‌هایی که مادر با تو می‌گفت
 dovom az bolbole šīrīn soxan gu
 bīyā bensīn o yekāyek be man gu
 بیا بنشین و یکایک به من گو
 bīyā bensīn o aval az vatan gu
 soxanhāyī ke mādar bā to mīgoft
 (روستاهای اطراف خوسف)

د تا گفتَر بُدم هر دو خوش‌آواز
 šavā da xune vo ruzā va parvāz
 که او تَای مَرِه برده به شیراز
 deta kaftar bodem har do xošāvāz
 elāhī xeyr nabīne marde sayyād
 (ناصر، ۱۳۷۷: ۹)

قد دلبر مثال چوب شمشاد
 labune yār čun līmānhāye šahdād
 به خوش‌خوندن چو کوگی^{۱۶} در چمن‌سار
 qade delbar mesāle čube šemšād
 be xoš xondan ču kuḡī dar čamanzār
 (مهین‌دوست، ۱۳۸۸: ۷۰)

ویژگی‌های مزبور در نگاشت‌های بالا را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

جدول ۳. نگاشت‌های مفهومی در استعاره "عاشق/یا معشوق، پرنده هستند"

مبدأ	ویژگی نگاشت‌شده	مقصد
حیوان		انسان
حیوان سفید	مظلومیت	انسان ضعیف
آهو بره	کوچک، زیبا و عزیز	کودک/ معشوق
(گوزل) بره	آهسته راه رفتن	یار
کبوتر/بلبل/کبک	عشق	عاشق و معشوق

"گل انسان است" یکی دیگر از استعاره‌های پرکاربرد در خراسان جنوبی است. در این استعاره، عمدتاً گل استعاره از یار (انسان بالغ) است و غنچه استعاره از دختر نوجوان؛ بوی گل، یادآور بوی خوش یار است و عاشق می‌تواند بوی گل خود را بین تمام گل‌ها تشخیص دهد. از جمله گل‌هایی که از آنها یادشده، گل انار، گل لاله، گل صدبرگ (گل سرخ) و شکوفه بادام است. این گل‌ها همگی قرمزرنگانده خود نمادی از عشق است:

گلی مایم که خورد و ریزه باشه
 be donbāle gale mīgašte bāše
 به دنبال گله میش‌های گوزل
 golī mayom ke xordo rīze baše
 be donbāle gale mīšāye gozal
 ketabe āšegīr mīxunde bāše
 (صدای خراسان جنوبی، چکه، خرداد ۱۳۹۱)

برادر بود گلِ گل ناری م
 ke xāhar barreye donbālīye mo
 که خواهر بره دنبال م
 barādar bud gole golnārīye mo
 اگر روزی م ره دردی بگیـره

agar ruzī mo re dardī begīre (روستاهای اطراف شهرستان خوسف)	ke barādar bīyāre šarbate bīmārīye mo برادر هیکل باهوی خواهر اگر روزی بمردم در غریبی gole sadbarge nāzok buye xāhar begīrī pāyeye tābute xāhar
barādar heykale bāhuye xāhar agar ruzī bemordom dar qarībī (روستاهای اطراف خوسف)	سر کوه بلند پای مزارم اگر صد گل بیایه ور کنارم be gol čīdan mīyone lālezārom azī golhā nayāye buye yārom
به گل چیدن میون لاله زارم ازی گل‌ها نیایه، بوی یارم sare kuhe boland pāye mazārom agar sad gol bīyāye var kenārom (مهرین دوست، ۱۳۸۸: ۴۴)	شمال صبح اگر پیدا نمی‌شد اگر لیلی می‌دادن به مجنون dahāne qončeye gol vā nemīšod be donyā īn čenīn rosvā nemīšod
دهان غنچه گل وا نمی‌شد به دنیا این چنین رسوا نمی‌شد šomāle sobh agar peydā nemīšod agar leylī ra mīdādan be majnun (مهرین دوست، ۱۳۸۸: ۲۳)	

جدول ۴. نگاشت‌های مفهومی در استعاره "گل انسان است"

مبدأ	ویژگی نگاشت‌شده	مقصد
گل		انسان
ظاهر گل	ظریف و کوچک	اندام یار
غنچه	عمر کم/ نابالغ	دختر نوجوان
گل	بالغ/ ثمردهی	زن
بو	بوی خوش	عطر یار
گل انار	رنگ قرمز	عشق به برادر
گل لاله	رنگ قرمز	عشق به یار
گل صدبرگ (گل سرخ)	رنگ قرمز	عشق به برادر/ یار

نوع دیگری از استعاره "غیرانسان در حوزه مبدأ" در کارآواهای خراسان جنوبی تصویرسازی یک مفهوم انتزاعی وابسته به انسان در هیئت شیء است که استعاره "احساسات انسان شیء هستند" ازجمله آنهاست. "غم" و "مهر" ازجمله احساسات انسانی هستند که زیادشدن و ماندگاری‌شان در وجود آدمی با حوزه مفهومی درخت و ویژگی‌های آن تصویرسازی شده است؛ وقتی "غم" یا "مهر" در وجود آدمی گسترش یابد و ماندگار شود، مانند این است که شاخ و برگ درختی رشد کند و بر دل انسان سایه افکند یا در آن ریشه بدواند. استعاره "غم/مهر درخت است"، مانند دیگر استعاره‌های به‌کاررفته در کارآواها، برگرفته از زندگی

روستایی و تجربه عینی روستاییان است که وقتی درختی رشد کند و ریشه و شاخ و برگ داشته باشد، عمر طولانی خواهد داشت و ماندگار خواهد بود:

بیا از در درآ مثل همیشه که مه‌رت بر دلم گشته درختی ke mehrat az delom bīrun nemīše deraxte karde šāxo bargo karde rīše	که مه‌رت از دلم بیرون نمی‌شه درخت کرده شاخ و برگ و ریشه bīya az dar darā mesle hamīše ke mehrat bar delom gašte deraxtī
غم‌ تو بر دلم گشته درختی qame to az delam bīrun nemīša kešīde šāxo bālo karde rīša	غم‌ تو از دلم بیرون نمی‌شه کشیده شاخ و بال و کرده ریشه fadāye gardane mānande šīša qame to bar delom gašte deraxtī

(برآبادی و شعبی، ۱۳۸۴: ۳۰۸)

جدول ۵. نگاشت‌های مفهومی در استعاره "غم/مه‌ر درخت هستند"

مبدأ	ویژگی نگاشت‌شده	مقصد
درخت	رشد کردن	احساسات
درخت	رشد کردن	غم
شاخ و برگ و ریشه	گسترش یافتن	مه‌ر
سایه	همراه همیشگی درخت	گسترش غم یا مه‌ر
		غم

در خراسان جنوبی، علاوه بر استعاره "غم درخت است"، استعاره "غم دود است" نیز کاربرد دارد. این استعاره با کار در کوره آجرپزی، که خود از مشاغل سنتی این ناحیه است، پیوند دارد. استعاره "دل ظرف احساس است" نیز با استعاره فوق همراه است؛ دل به‌مثابه ظرف احساس، به صورت کوره آجرپزی مجسم می‌شود و غم به‌مثابه شیئی که درون دل قرار گرفته است، به هیبت دودی تصویرسازی می‌شود که موجب سیاه‌شدن کوره (دل) شده است:

خداوند، دل ما غم گرفته به پیش چشم ما حاصل بکاری be kuremān ke dudo dam qerefte qarībī dāmanom mohkam gerefte	به کوره‌مان که دود دم گرفته غریبی دام‌نم محکم گرفته xodāvandā dele mā qām gerefte be pīše čašme mā hāsel bekārī
---	--

(صدای خراسان جنوبی، آوای کار، فروردین ۱۳۸۹)

بر مبنای استعاره شناختی، بسیاری از مفاهیم انتزاعی و احساسات دیگر نیز شیء در نظر گرفته می‌شوند. از جمله آنها می‌توان از "مراد" و "آرزو"، "میل"، "ترس"، "جفا"، "ننگ"، "آرامش"، "غم"، "مه‌ر"، "فراق"، "داغ" و "تقدیر" نام برد که به صورت شیء تصویرسازی می‌شوند و می‌توان برای آنها ظرفی نیز متصور شد.

۳. نتیجه‌گیری

همان‌گونه که گفتیم، بر مبنای نظریهٔ لیکاف و جانسون، استعاره ویژگی‌ای ذهنی است که از طریق ایجاد رابطهٔ مشابهت میان دو پدیدهٔ نامألوف به‌وجود می‌آید. یکی از نکته‌های محوری و اصلی مقاله این است که گونه‌ای حرکت از "استعاره‌های خاص" به سمت "استعاره‌های عام" در جریان است؛ مثلاً حدود سی-چهل سال است که دیگر آواهای اختصاصی کار در خراسان جنوبی خوانده نمی‌شود یا به‌ندرت خوانده می‌شود. به نظر می‌رسد در آینده همین موارد محدود هم به‌دلیل تغییر شیوهٔ زندگی روستاییان پس از راه‌یابی ابزار صنعتی به روستاها و استفاده از وسائل صوتی در حین کار و به تبع آن تغییر در نوع نگاه و اندیشهٔ آنان از بین برود. گفتنی است اگرچه امروزه از کارآواهای خاص در این منطقه کمتر استفاده می‌شود، کارآواهای عام هم از گونه‌ای ویژه‌بودن برخوردارند و اصولاً محتوای بسیاری از آنها خاص مناطق کویری است؛ مثلاً حیوانات و پرندگانی که از آنها در این کارآواها یاد می‌شود و استعاره‌ها بر مبنای آنها شکل می‌گیرند، حیوانات خاص این منطقه هستند که در زندگی مردم آن نمود بیشتری دارند؛ مانند آهو، بزم، گوزل، میش، کبک یا کبوتر؛ یا به دلیل اینکه یکی از مشاغل اصلی مردم این منطقه دامپروری است، بسیاری از این کارآواها موقع چراندن دام خوانده می‌شود و مثلاً واژهٔ "گاو" در کارآواهای این منطقه نمودی ندارد، چراکه این حیوان نقش برجسته‌ای در زندگی مردم ندارد. گل‌ها، گیاهان یا محصولات کشاورزی‌ای هم که در کارآواها می‌آید و استعاره‌ها براساس آنها ساخته می‌شوند، همان گل‌ها، گیاهان و محصولاتند که در این منطقه می‌رویند؛ مانند "گل صدبرگ، گل انار، گل لاله، پسته، لیمان‌های شهداد" و مثلاً در کارآواهای این منطقه نمی‌توان واژه‌هایی مانند اردک، مرغابی، پرتقال، خرما، برنج، گاو میش و... یافت. در میان درختان نیز، در کارآواهای خراسان جنوبی درخت زرشک، درخت بادام و درخت پسته نمود بیشتری دارند.

این پژوهش با بررسی و تحلیل کارآواهای خراسان جنوبی از منظر استعاره هستی‌شناختی سعی داشت نشان دهد که استعاره‌های به‌کاررفته در کارآواهای این منطقه، برخاسته از زیست‌بوم مردمانش است و روستاییان این منطقه با توجه به شناختی که در محیط کار و در کنار گیاهان و حیوانات خاص این اقلیم کسب کرده‌اند، تجربه‌هایشان را بر ویژگی‌های انسانی نگاشت می‌کنند.

پی‌نوشت

1. Balsa
2. Thomas A.Green

۳. ترانه کار

4. Philip M. Peek and Kwesi Yankah
5. Marek Koreczynski
6. Ted Gioia
7. Work Songs
8. Music at Work
9. Margaret Niehaus-Sauter
10. The Role of Music in the Life of the North American Slave
11. George Lakoff
12. Mark Johnsen
13. Cognitive Metaphor Theory
14. Physical metaphors
15. Personification

۱۶. کبک

منابع

- بارسلونا، آنتونیو (۱۳۹۰) «نظریه شناختی در باب استعاره و مجاز». ترجمه تینا امراللهی. در: *استعاره و مجاز با رویکردی شناختی*. تهران: نقش جهان: ۴۶-۷.
- برآبادی، سیداحمد و غلامحسین شعبی (۱۳۸۴) *مردم‌شناسی روستای ماخونیک*. تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.
- پناهی سمنانی، محمد احمد (۱۳۷۶) *ترانه و ترانه‌سرایی در ایران*. تهران: سروش.
- خوزه روئیز ماندوزا ایبازن، فرانسیسکو (۱۳۹۰) «نقش نگاشت‌ها و قلمروها در درک استعاره». در: *استعاره و مجاز با رویکردی شناختی*. ترجمه فرزانه سجودی. تهران: نقش جهان: ۲۲۲-۱۸۱.
- راشدمحصل، محمدرضا (۱۳۷۶) «آواهای به آوای درد شاعران محلی». نشریه شعر. شماره ۲۱: ۳۱-۲۶.
- ____ (۱۳۸۳) «دوبیتی جلوه‌گاه نیازهای عاطفی». کتاب ماه هنر. فروردین و اردیبهشت: ۲۴-۱۸.
- زعفرانلو، رقیه و حمزه حمزه (۱۳۸۲) *سیمای میراث فرهنگی شهرستان بیرجند*. تهران: اداره کل آموزش، انتشارات و تولیدات فرهنگی، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- ستایشگر، مهدی (۱۳۷۴) *واژه‌نامه موسیقی ایران زمین*. جلد اول. آ-ز. تهران: اطلاعات.
- صدای خراسان جنوبی (خرداد ۱۳۹۱) *رادیو خراسان جنوبی*. «چکّه».
- ____ (فروردین ۱۳۸۹) *رادیو خراسان جنوبی*. «آوای کار».
- عزیزی، محمد (۱۳۷۷) «تأملی در دوبیتی‌های مردم عربخانه-نهبندان و بیرجند». در: *در دیار آفتاب*. تهران. روزگار: ۴۲-۵۶.

- فرهادی، مرتضی (۱۳۷۹) «ترانه‌های کار، کارآواهای ازیادرفته کارورزان و استادکاران». *فصلنامه علوم/اجتماعی* شماره ۱۱ و ۱۲: ۱۴۴-۱۱۱.
- کوثری، مسعود (۱۳۸۷) *درآمدی بر موسیقی مردم‌پسند*. تهران: صداوسیما جمهوری اسلامی ایران.
- گلفام، ارسلان و فاطمه یوسفی‌راد (۱۳۸۱) «زبان‌شناسی شناختی و استعاره». *فصلنامه تازه‌های شناختی*. ۳ (پیاپی ۱۵): ۶۴-۵۹.
- مهین‌دوست، محسن (۱۳۸۸) *کله فریاد* (ترانه‌هایی از خراسان). تهران: گل‌آذین.
- ناصر، محمدمهدی (۱۳۷۷) *دوبیتی‌های عامیانه بیرجندی*. مشهد: محقق.
- هاشمی، زهره (۱۳۸۹) «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون». *ادب‌پژوهی*. شماره ۱۲: ۱۴۰-۱۱۹.
- همایونی، صادق (۱۳۵۶) *یازده مقاله در زمینه فرهنگ عامه*. شیراز: فرهنگ و هنر فارس.
- A. Green, Thomas (1997) *Folklore: An Encyclopedia of beliefs, Costoms, Tales, Music, and Art*. California: Library of Congress Cataloging-in-Publication Data.
- Korsineski, Marek (2003) "Music at Work: Toward a Historical verview". In *Folk Music Journal*. Vol. 8. No. 3: 314-334.
- Lakoff, George and Johnsen, Mark. (1980) "Conceptual Metaphors in Everyday Language". In *The Journal of Philosophy*. Vol. 77. Issue 8: 453-486.
- Lakoff, George and Johnsen, Mark (1980) "The Metaphorical Structure of the Human Conceptula System". In *Cognitive Scinece*. 4. 195-208.
- Lakoff, George and Johnsen, Mark (2003) *Metaphors we live by*. London: The University of Chicago Press.
- M. Peek, Philip and Yankah, Kwesi (2004) *African Folklore: An Encyclopedia*. New York London: Routledge.